

**Research Article**

**Vol 16, Issue 1, Spring 2024, Ser 59, PP: 137-164**

**Title:** Discourse “Sheoubi” in Ferdousi’s narrative Based on the discourse analysis of Ernesto Laclau and Shantal Mouffe

**Author:** Ali Akbar Kamali Nahad\*

**Abstract:** Shuubiya discourse was a reaction against the superiority and governing to Iranians life and chastity which had continued about from the first A.H. century to the sixth and seventh A.H. century. This article analyzes the shuubiya movement in Shahnameh based on the discourse analysis pattern of Laclau and Mouffe. Quality and argument of Iranians fighting become clear in the procedure of arising the Shuubiya, especially in the Ferdowsi’s era. With quarrel of Shuubiya discourse and non- Iranian government, Shuubiya discourse in the Ferdowsi’s narrative redefined and articulated with symbols of justice, libertarianism, rationalism and nationalism, around the meaning core of “rebirth the Iranian government”. Political domain and doctrinal system of Ghaznavians, introduce the Caliphate of Baghdad as the non- discourses and apposes the rival’s discourse by standing out the identity concepts and marginalizing the doctrinal and economical rigidity. Shuubiya discourse reproduces the Iranian government theory of “Ideal King” for proving the “Freedom” from doctrinal domain of Baghdad Caliphate system and non- Iranian political government. Political causality of apposing with aliens and stranger government, is ascertained with liberal subject of “Universal Hero” (Rostam) and for proving this type of discourse aim and dream fights with enemies and aliens and never accept the captivity and disgrace in front of non- discourses.

**Key words:** Ernesto Laclau, Ferdowsi’s Shahnameh, Shuubiya, Chantal Mouffe, Discourse.

**Received:** 2023-06-20

**Accepted:** 2023-12-16

---

\* Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Farhangian University of Tehran, Alikamali1386@yahoo.com.

**DOI:** 10.22099/JBA.2023.47077.4375





مقاله‌ی علمی پژوهشی، سال ۱۶، بهار ۱۴۰۳، شماره‌ی اول، پیاپی ۵۹، صص ۱۳۷-۱۶۴

## گفتمان «شعوبی گرایی» در روایت شاهنامه‌ی فردوسی (براساس تحلیل گفتمانی ارنستو لاکلائو و شنتال موفه)

علی اکبر کمالی نهاد\*

### چکیده

گفتمان شعوبیه واکنشی در برابر سروری حاکمیت غیرایرانی بر جان و ناموس ایرانیان بود که از حدود قرن اول تا قرن‌های ششم و هفتم هجری قمری ادامه یافت. این مقاله روایت شعوبی را براساس الگوی تحلیل گفتمانی لاکلائو و موفه در روایت شاهنامه تحلیل می‌کند. چگونگی و چرایی مبارزات ایرانیان در بستر خیزش شعوبی به‌ویژه در روزگار فردوسی روشن می‌شود. با منازعه‌های گفتمان شعوبی و حاکمیت غیرایرانی، گفتمان شعوبی در روایت فردوسی با دال‌های دادگری، اختیار، خردورزی و میهن‌دوستی در پیرامون هسته‌ی معنایی «احیای حاکمیت ایرانی» بازتعریف و مفصل‌بندی می‌شود. سلطه‌ی سیاسی و نظام عقیدتی غزنوی، خلافت بغداد را به‌عنوان «غیرهای گفتمانی» معرفی می‌کند و با برجسته کردن مفاهیم هویتی و حاشیه‌رانی سخت‌گیری‌های عقیدتی و اقتصادی، با گفتمان رقیب به ضدیت می‌پردازد. گفتمان شعوبی برای تحقق «رهایی» از سلطه‌ی عقیدتی دستگاه خلافت بغداد و حاکمیت سیاسی غیرایرانی، نظریه‌ی حاکمیت ایرانی «آرمان‌شاه» را بازتولید می‌کند. عاملیت سیاسی مبارزه با بیگانگان و حاکمیت غیر با سوژه‌ی آزاده‌ی «جهان‌پهلوان» (رستم) محقق می‌شود که برای تحقق این آرمان و آرزوی گفتمانی، با دشمنان و بیگانگان مبارزه می‌کند و هیچ‌گاه اسارت و خفت را در برابر غیرهای گفتمانی نمی‌پذیرد.

واژه‌های کلیدی: ارنستو لاکلائو، شاهنامه‌ی فردوسی، شعوبیه، شنتال موفه، گفتمان.

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان تهران، ایران. Alikamali@cfu.ac.ir

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۹/۲۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۳/۲

DOI: 10.22099/JBA.2023.47077.4375

شاپا چاپی: ۲۰۰۸-۸۱۸۳

شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۷۷۵۱



### ۱. مقدمه

آنچه مردم ایران را بعد از شکست در مقابل اعراب شاد می‌کرد، این بود که به‌موجب احکام دین مبین اسلام، از مساوات اجتماعی برخوردارند؛ اما دیری نگذشت که خلفای اموی و عباسی از شیوه‌ی حکومت و رفتار مبتنی بر شعائر اسلامی روی گرداندند و ظلم و بی‌عدالتی پیش گرفتند و این باعث شد که ایرانیان سیادت و شکوه دیرین خود را ازدست‌رفته ببینند و امیدشان به ناامیدی مبدل شود. «مردم ایران آمال انقلابی و برابری‌خواهی‌های خود را در مخاطره دیدند... [حاکمیت بنی‌امیه] نیز نتوانست روشنفکران ایرانی و سازمان‌های اجتماعی پیشرفته‌ی ساسانی را با سازمان‌های اجتماعی واپس‌مانده‌ی خود هماهنگ کند» (تنهایی، ۱۳۸۹: ۵۰). نتیجه‌ی سختگیری‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس و فضل‌فروشی‌های قوم عرب این شد که مردم ایران علیه سلطه‌ی آنان دست به مبارزه ببرند و قیام‌هایی علیه خلافت بغداد شکل دهند. این مخالفت‌ها و مقاومت‌ها در تمام جنبه‌های دینی، هنری، ادبی، نظامی و... علیه اعراب گسترش یافت و در قالب گفتمان «شعوبیه»، پیش از قرن دوم هجری شروع و دنباله‌ی آن تا قرن ششم [و هفتم هجری یعنی سقوط عباسیان] کشیده شد» (ممتحن، ۱۳۸۵: ۱۸۸). شعوبیه واکنشی در برابر سیادت حاکمیت غیرایرانی بود که بر مبنای عقل، دین را تفسیر می‌کردند و برای احیای هویت ایرانی می‌کوشیدند. «دعوت شعوبیه سه مرحله پیمود: نخستین مرحله مساواتیان میان عرب و غیرعرب بود که با دلایل و تعلیمات اسلامی همراه بود که پیشرفت زیادی حاصل کرد؛ مرحله‌ی دوم دشمنی با جنس عرب بود که با روی کار آمدن عباسیان و نفوذ وزیران ایرانی در دستگاه آنان، امکان فعالیت و تبلیغ و پیشرفت برای طرفداران این نهضت فراهم آمد؛ مرحله‌ی سوم، مرحله‌ی دشمنی با جنس عرب و هرچه منسوب به عرب بود. در این مرحله برخی از شعوبیه حتی با دین اسلام که متناسب به عرب است، مخالفت کردند و از دایره‌ی تعلیمات دین و موازین شرع خارج شدند» (همان: ۲۰۸). مساواتیان برای اثبات حقانیت و تساوی‌خواهی خود به آیاتی مانند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ» (حجرات / ۱۰). مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین برادران خود صلح برقرار کنید و: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران / ۶۴). بگو ای

اهل کتاب، بیابید به‌سوی کلمه‌ای که بین ما و شما مشترک است، جز خدا کسی را نپرستیم، چیزی را با او شریک نگردانیم و نیز جز خدا کسی بر ما حاکم و ارباب نباشد و حدیث پیامبر «لا فَضْلَ لِلْعَرَبِیِّ عَلَی الْعَجَمِیِّ» (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۲۲: ۳۴۸). عرب بر عجم برتری و رجحان ندارد. همچنین به آیات و احادیث دیگر استناد جستند و در مقابل تعصب نژادی اعراب قد علم کردند. شعوبیه در همه‌ی فرقه‌های اسلامی به‌ویژه معتزلی، خوارج، شیعی و... اثرگذار بود «و در هر فرقه‌ای که داخل می‌شدند، به طرق مختلف مشغول نشر و دعوت می‌شدند و از این رهگذر در تمام فرق و نحل، آثار نمایانی [در زمینه‌های ادبی، عرفانی، فلسفه و...] از خود باقی گذاشتند.» (ممتحن، ۱۳۸۵: ۲۱۶). در ایران «نهضت شعوبیه تأثیر ادبی خود را از همان اوایل قرن سوم هجری قمری، آشکار کرد. بشّاربن بُرد طخارستانی که در نیمه‌ی دوم قرن هشتم میلادی درگذشت، از نخستین ایرانیانی بود که آشکارا از نهضت شعوبیه دفاع می‌کرد. حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، اومانیست و حماسه‌سرای بزرگ شیعی، در نیمه‌ی اول قرن یازدهم میلادی از اندیشه‌های اومانیستی ایرانی سخن می‌گفت و شاهنامه را با اندیشه‌های خردگرایانه و حق‌طلبانه با ابعاد ژرف انسانی ارائه کرد» (فرزاد، ۱۳۸۴: ۱۷۹).

شعوبیان تأثیر زیادی بر اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره‌ی عباسی داشتند و آنان بودند که زمینه‌ی تأسیس حکومت‌های مستقل ایرانی، مانند صفاریان، سامانیان، دیلمیان و زیاریان و... را فراهم کردند و برخی حتی سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی به دست هلاکوخان مغول در قرن هفتم را نیز از مظاهر این نهضت می‌دانند. جنبش شعوبیه پاسخی ازسوی جامعه‌ی ایران به تمامی بحران‌های موجود در ساخت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. با توجه به شکل‌گیری خیزش شعوبی، اندیشمندان و شاعران ایرانی نیز در برابر سیادت حاکمیت غیرایرانی واکنش داشته‌اند و برای احیای هویت ایرانی کوشیده‌اند. «برخی از شعوبیان، ملی‌گرا و معتقد به بازگشت حکومت شاهان ایرانی بوده و برخی معتقد به ملیت‌گرایی فارسی و برخی به ارزش‌های دینی مزدکی باور داشتند» (تنهایی، ۱۳۸۹: ۵۸). اندیشمندان و شاعران ایرانی نیز چون دیگر بخش‌های جامعه در نهضت شعوبی واکنش داشته و برای احیای هویت ایرانی کوشیده‌اند؛ از این رو ادیبی چون ابوالقاسم فردوسی برای برون‌رفت از وضعیت نامطلوب روزگار خود، براساس اندیشه و

آمال شعوبیه به ارائه‌ی دیدگاه‌هایی پرداخته است. خوانش گفتمانی لاکلائو (Laclau) و موفه (Mouffe) به ما یاری می‌رساند تا ابعاد یکی از بزرگ‌ترین و بااهمیت‌ترین جریان‌های تاریخی را در رویارویی استیلای غیرایرانیان در دوره‌ی فردوسی نشان دهد؛ بنابراین این پرسش‌ها مطرح می‌شود که:

- واکنش این حماسه‌سرای بزرگ ایران، در همسویی با گفتمان شعوبی چگونه است؟  
- «روایت شعوبی‌گرایی» در شاهنامه بر اساس الگوی تحلیل گفتمانی لاکلائو و موفه چگونه مفصل‌بندی و تحلیل می‌شود؟

این مقاله با کاربست نظریه‌ی گفتمانی ارنستو لاکلائو و شنتال موفه، ابعاد فکری و مبارزات سیاسی- فرهنگی ایرانیان را در شاهنامه‌ی فردوسی واکاوی می‌کند و خدمات سیاسی- اجتماعی و جایگاه و تأثیر فکری این شاعر را در تاریخ ادب فارسی آشکار می‌کند. این پژوهش با روش تحلیلی- توصیفی و با بررسی شواهد درون‌متنی، بر آن است تا با بیان مؤلفه‌های «تحلیل گفتمان» بر اساس الگوی لاکلائو و موفه به بررسی گفتمان شعوبی در روایت شاهنامه‌ی فردوسی بپردازد.

#### ۱.۱. پیشینه‌ی تحقیق

پیرامون اندیشه‌ی فردوسی و تحلیل شعر بزرگان ادبی بر اساس گفتمان ارنستو لاکلائو و شنتال موفه پژوهش‌های زیادی تدوین شده است که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

گیلانی و موسوی (۱۴۰۰)، در مقاله‌ی «تحلیل و تطبیق فرهنگ سیاسی ایرانیان در شاهنامه‌ی فردوسی و نامه‌ی طاهر به عبدالله»، بسیاری از سازه‌های فرهنگ سیاسی ایرانیان مانند پاس‌داشت خاندان‌های کهن، توجه به تخمه و نژاد، الهی بودن مقام سلطنت و... را بررسی کرده‌اند.

هادیان و همکاران (۱۳۹۷)، در مقاله‌ی «گفتمان شعوبی در آراء ناصر خسرو قبادیانی»، شعر ناصر خسرو را از منظر تحلیل گفتمان شعوبی بر اساس الگوی تحلیل گفتمانی لاکلائو و موفه تحلیل کرده‌اند.

صدرایی و صادقی (۱۳۹۷)، نیز در مقاله‌ی «تحلیل گفتمان ناسیونالیستی در مجموعه اشعار احمد شاملو (بر مبنای نظریه‌ی تحلیل گفتمانی لاکلائو و موفه)»، به بررسی گفتمان ناسیونالیسم در شعر احمد شاملو از دوره‌ی پهلوی دوم تا انقلاب اسلامی پرداخته‌اند.

رستگار (۱۳۹۲)، در مقاله‌ی «ردپای هویت ایرانی در شاهنامه‌ی فردوسی»، بر آن عقیده است که فردوسی برای بازشناسی تاریخ باستان و هویت ایرانی در برخورد بیگانگان مهاجم، تعریفی از ایران و هویت ایرانی در دوره‌های مختلف ارائه می‌کند.

بذرافکن و روحانی (۱۳۸۹)، در مقاله‌ی «بازنمایی اجتماعی در شاهنامه‌ی فردوسی (بررسی سیر شکل‌گیری و دگرگونی جامعه‌ی ایرانی در شاهنامه‌ی فردوسی)»، به بیان سیر شکل‌گیری هویت جمعی، گسترش همبستگی ملی و تشکیل جامعه‌ی ایران در طول تاریخ فرهنگ بشر پرداخته‌اند.

عطایی و بهستانی (۱۳۸۹)، در مقاله‌ی «هویت و غیریت در زمان شکل‌گیری کشور ایران از منظر شاهنامه: دیدگاه انسان‌باورانه‌ی ایرانی در سیاست خارجی»، به برخی از عوامل اثرگذار بر روابط خارجی در شاهنامه‌ی فردوسی پرداخته و تمایز میان ایرانی و غیرایرانی را در ذهن فردوسی نشان داده‌اند.

و منشادی (۱۳۸۹)، در مقاله‌ی «پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان» آورده است که فردوسی فروپاشی و ناتوانی شدید ساختارهای سیاسی و اجتماعی، هویت فردی و جمعی ایرانیان را مطرح کرده و برای حل این بحران، تقویت هویت فردی و جمعی را ارائه می‌دهد.

هریک از این پژوهش‌ها به بیان جنبه‌ای از اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی حکیم فردوسی و تحلیل گفتمان شعوبی یا استفاده از الگوی تحلیل گفتمان لاکلا و موفه در آثار دیگر شاعران پرداخته‌اند؛ اما مقاله‌ی حاضر با تشریح اندیشه‌ی فردوسی بر اساس الگوی تحلیل گفتمانی، با نگاهی تازه به عقاید ملی و جهان‌شمول این شاعر ایرانی می‌نگرد.

## ۲. مباحث نظری پژوهش

### ۲.۱. الگوی تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه

یکی از روش‌های تحلیل و بررسی رخدادهای سیاسی اجتماعی و تأثیر آن‌ها بر متون ادبی، روش «تحلیل گفتمان» است. نظریه‌ی ارنستو لاکلائو و شنتال موفه به سبب وارد کردن تحلیل گفتمان انتقادی به عالم سیاست و اجتماع، برای شناخت و تبیین پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در این تحلیل مناسب است. «آن‌ها با درهم آمیختن این دو دیدگاه به نظریه‌ای پساساختارگرایانه دست یافته‌اند که مطابق آن، کل حوزه‌ی اجتماعی به مثابه‌ی شبکه‌ای از فرایندهای متفاوت درک می‌شود که در آن معنی تولید می‌شود» (Jorgensen & Phillips, 2002: 13). از منظر لاکلائو و موفه، هر پدیده‌ای برای معنادار شدن باید تبدیل به گفتمان شود و رفتارها، گفتارها و پدیده‌ها وقتی در چارچوب گفتمان خاصی قرار گیرند، معنادار و قابل فهم می‌شوند.

### ۲.۲. مفهوم گفتمان

از نظر لاکلائو و موفه لازم است که فعالیت‌ها به عنوان جزئی از یک چارچوب گسترده‌تر تحلیل شوند و بدین ترتیب رفتارها، پدیده‌ها و موضوعات قابلیت تحلیل گفتمانی پیدا می‌کنند. در معرفی گفتمان (*Discourse*) باید گفت که مفهومی چندوجهی و چندمعنایی دارد. «کثرت وجوه و کثرت معنایی آن، موجب پیچیدگی و ابهام در دریافت درست معانی و فهم دقیق نقش، کارکرد و استلزام‌های آن شده است. بداعت مسائل و موضوعات طرح شده در بحث گفتمان و گسترش دایره‌ی شمول کارکردی و معنایی آن در رشته‌های متنوع علوم انسانی و علوم اجتماعی مانند زبان‌شناسی، هنر، نقد و نظریه‌ی ادبی، فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی، تاریخ، حقوق و...، سبب شد تا توجه چشم‌گیری بدان شود» (مک دانل، ۱۳۸۰: ۹).

### ۲.۳. عناصر و نشانه‌های گفتمانی

دال و مدلول: مفاهیم «دال» و «مدلول» در گفتمان لاکلائو و موفه، نقش معنایی بسیار مهمی دارند. به مفاهیم و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی که در یک گفتمان خاص بر معنایی



خاص دلالت می‌کنند، دال می‌گویند و مدلول، معانی و مصادیقی است که یک دال دارد. در مفصل‌بندی گفتمانی همه‌ی نشانه‌ها دارای ارزش مساوی نیستند و به درجات مختلفی تقسیم می‌شوند و مهم‌ترین آن‌ها «دال مرکزی» (Nodal Point) است و آن «نشانه‌ی ویژه‌ای است که نشانه‌های دیگر اطراف آن انسجام می‌یابند و معنای خود را در ارتباط با آن کسب می‌کنند» (Jorgensen & Phillips, 2002: 26).

**مفصل‌بندی:** لاکلائو و موفه برای بیان پیوند عناصر گفتمان از مفهوم مفصل‌بندی (Articulation) بهره می‌گیرند. از نگاه آنان «مفصل‌بندی نتیجه‌ی کرداری است که میان عناصر پراکنده در درون یک گفتمان پیوند برقرار کند؛ به نحوی که طی آن هویت عناصر تغییر کند» (لاکلائو و موفه، ۱۳۹۲: ۱۷۱). در گفتمان عنصر مفصل‌بندی اهمیتی ویژه دارد. در این معنا «هر عملی که [منجر] به برقراری رابطه‌ای بین عناصر شود، به نحوی که هویت این عناصر در نتیجه‌ی عمل مفصل‌بندی تعدیل و تعریف شود، مفصل‌بندی نامیده می‌شود» (Laclau & Mouffe, 1985: 105).

**لحظه‌ها:** ثبات رابطه‌ی دال و مدلول از یک سو و ثبات و رابطه‌ی دال‌ها با دال مرکزی از سوی دیگر موجب انسجام گفتمان‌ها می‌شود. به دال‌هایی که حول دال مرکزی گرد هم می‌آیند، لحظه (Moment) می‌گویند. می‌توان گفت: «لحظه‌ها عبارتند از موقعیت‌ها و عناصری که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند و به هویت و معنایی موقت دست یافته‌اند. هر نشانه ممکن است چندین معنا داشته باشد. هر گفتمان یکی از آن معانی را تثبیت یا طرد می‌نماید» (Ibid: 111). لحظه‌ها قبل از جذب در یک گفتمان وجود داشته‌اند و به تدریج تغییر پذیرفته‌اند.

## ۴.۲. روابط گفتمان‌ها با یکدیگر

در بیان روابط یک گفتمان با گفتمان‌های دیگر و معرفی هویت آن‌ها، ذکر چند اصطلاح لازم است:

**برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی:** گفتمان‌ها نقاط قوت خود را برجسته کرده و نقاط ضعفشان را پنهان می‌کنند و به عکس نقاط قوت غیر را به حاشیه رانده و نقاط ضعف آن را برجسته می‌کنند. به عبارتی غیریت‌سازی گفتمان‌ها، با مفاهیمی مانند: «برجسته‌سازی»

(Foregrounding) و «حاشیه‌رانی» (Back grounding) همراه است که «سازوکاری برای تقویت خود و تضعیف دیگری است. گفتمان‌ها از شیوه‌های مختلفی برای برجسته‌سازی خود و حاشیه‌رانی رقیب استفاده می‌کنند که دارای دو چهره‌ی نرم‌افزاری و سخت‌افزاری است. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی‌های نرم‌افزاری در قالب زبان نمود پیدا می‌کند و برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی‌های سخت‌افزاری به صورت‌های مختلفی چون حبس، ترور، تظاهرات خیابانی و مانند آنها نمود می‌یابد» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۳).

**ضدیت و غیریت:** هویت تمامی گفتمان‌ها و درک آن‌ها، وابسته به وجود غیر است؛ از این‌رو گفتمان‌ها همواره در برابر خود غیریت‌سازی می‌کنند؛ چون: «اشیا دارای ذات و هویت ثابتی نیستند و تنها در ارتباط با دیگری و ضدیتی که با آن برقرار می‌کنند، هویت می‌یابند» (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۴۵)؛ اما ذکر این نکته نیز ضروری است که این غیریت‌سازی گفتمان، الزاماً از روی دشمنی و همراه با طرد نظر و سرکوب گفتمان مخالف نیست و غیر می‌تواند به‌عنوان یک رقیب در آن حضور داشته باشد و درعین‌حال در ایجاد و شکل‌گیری هویت نقش ایفا کند (رک. هادیان و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۹۹).

**نظریه یا اسطوره (Myth):** از نگاه لاکلائو و موفه نظریه همان اسطوره است و اسطوره‌ها محصول بی‌قراری گفتمان‌های حاکم بر نظام اجتماعی و به‌دنبال رهایی از این بی‌قراری و خلق یک عینیت اجتماعی جدید هستند. یک اسطوره‌ی مجسم و تبلور یافته که دچار بحران شده و متزلزل است. وقتی گفتمان مسلط قادر به انجام وعده‌های خود نباشد و نتواند بحران‌ها را سامان دهد، اندک‌اندک زوالش آغاز می‌شود و جامعه آماده‌ی هویت‌یابی با گفتمان‌ها و اسطوره‌های جدیدی می‌شود که مدعی کمال‌اند.

زمانی که اسطوره‌ها در شرایط بحرانی در حال شکل‌گیری‌اند، سوژه‌ها نیز ظهور می‌کنند. زمان تحقق اسطوره و گفتمان، لحظه‌ی انحلال سوژه در ساختار است که در این صورت سوژه به موقعیت سوژه‌ای کاهش می‌یابد؛ بنابراین سوژه در فضای اسطوره‌ای ظهور می‌کند و پس از عینیت‌یافتن، گفتمان رو به افول می‌رود (Jorgensen & Phillips, 2002: 16).

**موقعیت سوژه‌ای و سوژگی سیاسی:** در گفتمان لاکلائو و موفه سوژه همان موقعیت‌های سوژگی است و سوژه‌ی خودمختار با هویت و منافع ثابت به‌خودی‌خود وجود ندارد. به‌عبارتی: «هر موقعیت سوژه‌ای (Subject positions) از طریق اختلاف و

تمایزش با موقعیت‌های سوژه‌ی دیگر ساخته می‌شود. سوژه‌ها در درون، ساختار گفتمانی خود را می‌شناسند و براساس آن دست به عمل می‌زنند. همواره تعداد زیادی از گفتمان‌ها وجود دارد که انسان‌ها می‌توانند در آن هویت یابند؛ از این رو هر فرد می‌تواند موقعیت‌های سوژه‌ای متفاوت و متعددی داشته باشد» (Noarval, 2000: 13 Howarth, D.). در همین راستا، اصطلاح سوژگی سیاسی (Political subjectivity) نیز از دیگر مفاهیم گفتمانی این نظریه است.

### ۳. نشانه‌های شعوبی‌گرایی در شاهنامه

بنا بر آنچه از روایت شاهنامه دریافت می‌شود، در الگوی گفتمان شعوبی در آن، «حاکمیت دوباره‌ی ایرانیان» به‌عنوان دال مرکزی مطرح است و عناصری مانند: عدالت، تکریم انسان، خردگرایی و اختیار پیرامون این دال مرکزی گرد هم می‌آیند و به‌عنوان هویتی نوین در مقابل سروری عناصر غیرایرانی مفصل‌بندی می‌شوند.

#### ۳.۱. احیای حاکمیت ایرانی به‌منزله‌ی هسته‌ی گفتمان

فردوسی در زمانی زندگی می‌کند که بخشی از زندگی‌اش با سلسله‌ی سامانی مصادف است. حاکمان این سلسله به‌ملیت خویش افتخار می‌کردند و در احیای سنن ملی، حمایت از ادب و فرهنگ، خدمت به مردم، کسب استقلال و روی کارآمدن حکومتی ایرانی می‌کوشیدند؛ بعد از این حکومت‌ها، پادشاهان سلسله‌ی غزنوی با گرایش به مذهب خلیفه‌ی بغداد و پیروی از سیاست‌های او، عرصه را بر مردم ایران تنگ نمودند. تا آنجا که ساختار فرهنگی ایرانیان به‌ویژه هویت ایرانی آنان در معرض نابودی قرار گرفت. فردوسی آرزومند بازگشت حاکمیتی بود تا از سلطه‌ی عباسیان و دست‌نشانده‌گان‌شان در ایران رهایی یابد و ایران‌دوستی، وی را برانگیخت تا در زنده کردن نام و نشان از یادرفته‌ی ایران بکوشد و روح آزادمنش و استقلال‌جوی ایرانیان را که گذشت ایام و تسلط اقوام، آن را مخدوش کرده بود، تقویت و زنده کند. طبیعی است که این احساسات پاک و آرمان‌های بلند ملی با توجه به نهضت فرهنگی «شعوبیه» که در واکنش به سیاست ضدایرانی امویان به وجود آمده بود، وی را برمی‌انگیخت تا هماهنگ با اندیشه‌های آن

آزادمردان، به مبارزه با عباسیان پردازد؛ حکومتی که به نام دین و به‌رغم قوانین انسان‌دوستانه و مترقی اسلام که فضیلت و بزرگی را تنها در تقوا دانسته و قلم بطلان بر هرگونه امتیاز نژادی و ملی و خون و رنگ کشیده بود، ملل مغلوب و به‌ویژه ایرانیان را از بسیاری حقوق اجتماعی محروم کرده بودند و به دیده‌ی تحقیر در ایشان می‌نگریستند (رک. زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۳۴۰). در چنین دوره‌ای، فردوسی با دو قدرت غیرایرانی روبه‌روست که برای بقا و استمرار حکومت خود، به هم نزدیک شده‌اند. «حاکمیت ایرانی» که می‌توانست مانع تحقیر ملی ایرانیان باشد، در گفتمان شعوبی این دوره‌ی تاریخی نمود می‌یابد. انگیزه‌های میهنی و انسانی، زیربنای اندیشه‌ی مبارزه‌ی فردوسی را در رویارویی با سلطه‌ی بیگانه تشکیل می‌دهد و او را به مبارزه‌ی فرهنگی برمی‌انگیزد؛ بنابراین احیای حاکمیت ایرانی به‌مثابه‌ی دالّ مرکزی در هسته‌ی گفتمان شعوبی‌گرایی روایت فردوسی قرار می‌گیرد. سایر دال‌ها پیرامون آن جمع و نظم می‌یابند و مفصل‌بندی می‌شوند. فردوسی غیرایرانیان را بی‌هنر، بی‌نژاد و غارتگرانِ هم‌دست با دشمن معرفی می‌کند که شایستگی سروری بر ایرانیان را ندارند:

شود بنده‌ی بی‌هنر شهریار      نژاد و بزرگی نیاید به کار  
... همه گنج‌ها زیر دامن نهند      بمیرند و کوشش به دشمن دهند!  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۴۱۸-۴۱۹)

و در چنین شرایطی مردن را بهتر از آن می‌داند که زنده باشی و سروری و مهتری یافتن بردگان و بندگان غیرایرانی را شاهد شوی:

همه پشت را سوی یزدان کنید      دل خویش را شاد و خندان کنید  
به رزم اندرون کشته بهتر بود      که در خانه‌ات بنده مهتر بود  
(همان: ۱۴۰)

در روایت فردوسی، نظام معنایی گفتمان شعوبی بر مفهوم حاکمیت ایرانی استوار است و سایر مفاهیم در ارتباط با این دالّ مرکزی معنا می‌یابند. این دال، دال‌های دیگر را حمایت می‌کند و آن‌ها را پیرامون جاذبه‌ی معنایی خود نگه می‌دارد و به این صورت، گفتمان شعوبی موجودیت خود را بازآفرینی می‌کند. در گفتمان شعوبی، احیای حاکمیت ایرانی به‌مثابه‌ی دالّ مرکزی، آن نشانه یا مفهومی است که در گفتمان رقیب طرد شده یا

جای آن خالی است؛ زیرا در عصر فردوسی با برتری و سروری دوسویه‌ی غیرایرانیان، نظام فرهنگی در معرض تهدید قرار دارد و ازسوی دیگر نظام سیاسی دگرگون شده است.

### ۳.۲. لحظه‌های پیرامونی در مفصل گفتمان شعوبی گرایی فردوسی

دال‌ها ممکن است «اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی باشند که در چارچوب‌های گفتمانی خاص، بر معانی خاص دلالت کنند (Laclau & Mouffe, 2002: 14). در مفصل‌بندی دال مرکزی «احیای حاکمیت ایرانی»، لحظه‌هایی مانند: دادورزی، میهن‌دوستی، خردگرایی و اختیار در پیرامون آن مطرح می‌شوند و معنا و مفهوم مدلول را در هسته تثبیت می‌کنند:

#### ۳.۲.۱. میهن‌دوستی

میهن‌دوستی به‌عنوان لحظه‌ی انسجام‌دهنده‌ی گفتمان شعوبی در شاهنامه نمود می‌یابد. می‌توان گفت «میهن‌دوستی غالباً موجب حس وفاداری و دلبستگی و غیرت و تعصب نسبت به افتخارات ملی فرهنگی، مانند نژاد، تاریخ و تمدن، زبان، سنن، عادات، ادیان و... می‌شود» (Ansari, 2003: 33) و زیربنای شکل‌های ملی‌گرایی است. در این دوره، ایرانیان ملی‌گرا در قالب گفتمان شعوبی خواستار استقلال سیاسی هستند؛ زیرا سلاطین غزنوی «به‌جای سیاست ملی و فخر به اصالت نسبی، مذهب و پیروی از سیاست خلفای عباسی را برگزیدند که حکومتشان را تأیید می‌کرد» (راوندی، ۱۳۴۷، ج ۲: ۲۵۲). فردوسی بدون میهن برای خود هستی متصور نیست و احساسات و وطن‌دوستانه را در شخصیت‌های شاهنامه تقویت می‌کند:

شکفته همیشه گل کامگار	که ایران چو باغی است خرم بهار
چو پالیز گردد ز مردم تهی	پراز نرگس و نار و سیب و بهی
به پرچینش بر نیزه‌ها خار اوی	سپاه و سلیح است دیوار اوی
چه باغ و چه دشت و چه دریا چه راغ	اگر بفگنی خیره دیوار باغ
دل و پشت ایرانیان نشکنی	نگر تا تو دیوار او نفکنی
خروش سواران و کین آختن	کزان پس بود غارت و تاختن

زن و کودک و بوم ایرانیان به اندیشه‌ی بد منه در میان  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۷۰)

همچنین هنگامی که شاه هاماوران کاووس را به اسارت می‌گیرد و بیگانگان بر سر تصاحب این سرزمین به نزاع می‌پردازند، ایرانیان که میهن را ازدست‌رفته می‌بینند، دست به دامان رستم می‌شوند. خطرِ ازدست‌رفتن میهن موجب می‌شود که پهلوانان رستم را به جنگ با دشمن برانگیزانند؛ پس با بیانی سرشار از احساسات میهن‌پرستانه به جهان‌پهلوان پناه می‌برند:

دریغ است ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی	نشستنگه شهریاران بدی
کنون جای سختی و جای بلاست	نشستنگه تیزچنگ ازدهاست
کسی کز پلنگان نخورده است شیر	بدین رنج ما را بود دستگیر

(همان، ج ۲: ۸۱)

در گفتمان شعوبی‌گرای فردوسی، معنا و مصداق دال میهن‌پرستی در مقابل نژادپرستی گفتمان حاکم معنا می‌یابد؛ بنابراین با طرح «میهن‌دوستی»، استقلال و مصونیت سیاسی ملت و میهن را در برابر تهاجم بیگانگان تضمین می‌کند. معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت می‌کند.

### ۳.۲.۲. خردگرایی

عقل انسان از آنجا که واقعیت‌نماست، شناختی ارائه می‌دهد که او را از گرفتاری در اوهم و توجه به ایدئال‌ها رهایی می‌بخشد و به حقایق نزدیک می‌کند. در این تعریف، اختناق فکری نقطه‌ی مقابل خردگرایی است و خرد زمینه را برای اعتباربخشی و ایجاد منزلت انسانی فراهم می‌کند. انسان شاهنامه خردمند است و فردوسی بعد از ستایش خداوند، به ستایش خرد و کارکردهای عقل می‌پردازد. در نگاه فردوسی خرد بنیان زندگی است و می‌خواهد که «روح حقیقت و حیات را با عقل دریابد و درستی و زیبایی را به میزان عقل

و منطق از هم جداسازد و به دیگران آن را بشناساند» (پورجوادی، ۱۳۶۷: ۳۲). به باور فردوسی خرد موجب تمییز نیک و بد و از لوازم دادگری و دوری از ظلم است:

بداند بد و نیک، مرد خرد      بکوشد به داد و بیچد ز بد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۵۵۶)

در گفتمان شعوبی فردوسی، خرد راهنما است و بهره‌مندی از آن، موجب شادی و دوری از آن، مایه‌ی غم است؛ پس خواننده را به پذیرش راهنمایی‌های خرد ترغیب می‌کند:

خرد رهنمای و خرد دلگشای      خرد دست گیرد به هر دو سرای  
از او شادمانی و زویت غمی است      و زویت فزونی و هم زو کمی است

(همان، ج ۱: ۴)

چراکه خرد، موجب مصونیت از ارتکاب به خطاها می‌شود و زندگی انسان را در برابر بلاها پاسبانی می‌کند:

رهاند خرد مرد را از بلا      مبادا کسی در بلا مبتلا

(همان، ج ۶: ۵۵۸)

بر مبنای این نمونه‌ها، دالّ خرد با مدلول‌های متعددی مانند درک مفهوم نیک و بد، مایه‌ی شادی و بیننده‌ی حقایق هستی تعریف و توصیف می‌شود. این دال در پیوند با مدلول‌های دیگر، نشان از مقام والای انسان است و خردگرایی موجب برسازی خودآگاهی در شناخت مشکلات فردی و جمعی است؛ بنابراین خردگرایی رهنمون انسان ایرانی به حاکمیت مستقل ایرانی است.

### ۳.۲.۳. اختیارگرایی

از دیگر لحظه‌هایی که در منظومه‌ی گفتمان شعوبی فردوسی مفصل‌بندی می‌شود، اعتقاد به اختیار و آزادی انسان در انجام کردارهایش است؛ یعنی نقطه‌ی مقابل اندیشه و مذهب جبرگرای خلافت بغداد که در زمان فردوسی حکومت غزنوی در پی انتشار و تقویت آن در ایران بود. غزنویان که جایگزین حکومت‌های ایرانی شدند، غیرایرانیانی بودند که به سبب نداشتن پایگاه مردمی، با سیاست دستگاه خلافت همسو شدند و با پشتوانه‌ی سیاسی به تقویت آن پرداختند. این دوره دوران ابزاری شدن دین و تقدیرگرایی در توجیه سلطه‌ی سیاسی حاکمان است: «با اتحاد غزنه و بغداد که از زمان محمود بر ایران سایه

افکنده است، یک دوره‌ی انحطاط فکری آغاز می‌شود و در زمان سلجوقیان نیز ادامه می‌یابد. آنان برحسب تعصب نژادی و قبیله‌ای و بنا به حسابگری سیاسی، دوام حکومت خود را در هم‌دستی با بغداد می‌بینند، جز این راهی ندارند که انحطاط را به جلو برانند» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۵۵: ۳۳-۳۴). اما گفتمان شعوبی با اعتقاد به اندیشه‌ی «اختیار»، نقطه‌ی مقابل این شیوه‌ی نگرش است و با آگاهی‌بخشی به انسان نسبت به توانایی‌ها و اراده‌ی که دارد، راه آزادی را به او می‌نماید؛ پس دیگر انسان مجبور به پذیرش سلطه‌ی تقدیرگرایی گفتمان غیر نخواهد بود.

شاهنامه روایت رویدادهایی است که بر آزادی آدمی دلالت می‌کند؛ اما ابیات و اشاره‌هایی جبرگرایانه نیز در آن وجود دارد که برخی معتقدند ممکن است به دلیل اقتضای فضای اسطوره‌ای و حماسی حاکم بر آن باشد. به اعتقاد عده‌ای دیگر، جبرهای موجود در شاهنامه از مظاهر عقلانی‌سازی هستند: «قضاوقدر منبعث از کردارها و رفتار شخصیت‌های شاهنامه است. این امر یکی از مظاهر عقلانی‌سازی و خردگرایی موجود در شاهنامه به شمار می‌رود» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۱۰۹). در مجموع می‌بینیم که اندیشه‌ی حاکم بر شاهنامه بر محور اختیار و اراده‌ی انسان می‌گردد و تلاش می‌کند انسان را به آزادی فطری‌اش رهنمون کند. این نمود را در گفتار سهراب، آن‌گاه که تهیگاهش به دست رستم دریده می‌شود، شاهد هستیم. او اعتراف می‌کند که اشتباه از خود او بوده که به نبرد با رستم آمده است:

بدو گفت کاین بر من از من رسید      زمانه به دست تو دادم کلید

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۸۵)

جهان‌نگری خردگرایان شعوبی «تا حدی واقعیت‌گرایانه است و چیزی به نام تقدیر را به رسمیت نمی‌شناسد» (فرزاد، ۱۳۸۴: ۱۷۶). فردوسی بعد از مرگ سهراب، چرخ را فاقد شعور می‌نامد که خود دلیلی بر آزادی بشر در انجام کردار است:

اگر هست از این چرخ را آگهی      همانا که گشته است مغزش تهی

چنان دان کز این گردش آگاه نیست      ز چرخ برین بگذری راه نیست

(همان: ۱۹۵)



همچنین هنگامی که فردوسی در آستانه‌ی پیروی از چرخ و فلک گله‌مند می‌شود، فقر خود را به کرده‌ی او نسبت می‌دهد. چرخ در ادعای فردوسی جواب می‌دهد:

چرا بینی از من همی نیک و بد      چنین ناله از دانشی کی سزد

(همان: ۱۹۷)

با مفصل‌بندی این لحظه که آزادی را برای انسان لازم می‌شمارد، در گفتمان شعوبی فردوسی، مفهوم آزادی با مسئله‌ی اختیار بازتعریف می‌شود و در برابر گفتمان سیاسی و عقیدتی حاکم قرار می‌گیرد که سلطه‌ی سیاسی خود را با ترویج جبرگرایی توجیه و آزادی را از انسان سلب می‌کند؛ پس انسان نیز می‌تواند به حاکمیت غیرایرانی اعتراض کند و آن را نپذیرد.

### ۳. ۲. ۴. دادگرایی

از دیگر مشکلاتی که در روزگار اتحاد غزنه و بغداد گریبان‌گیر مردم است، این است که حکومت علاوه بر فشارهای مذهبی و اجتماعی، سختگیری‌های اقتصادی نیز بر مردم اعمال می‌کند. محمود و خلیفه «اعتقادی راسخ به اسلام نداشتند؛ آنان شاید فرائض دینی انجام می‌دادند؛ ولی هر دو از می‌گساری و غلام‌بارگی... و چپاول مردم و تعرض به جان و مال و ناموس مردم و مصادره‌ی [اموال] دشمنان سیاسی خودداری نمی‌کردند» (راوندی، ۱۳۴۷، ج ۲: ۲۵۴-۲۵۵). روایت شعوبی‌گرایی فردوسی در واکنش به بیدادگری‌های زمانه، دال «دادگری» را در پیرامون هسته‌ی گفتمانی معنابخشی می‌کند و آن را از ویژگی‌های لازم برای زمامدار می‌داند. او در اهمیت عدالت و دادگستری چنین اشاره می‌کند:

همی خواهم از کردگار جهان      شناسنده‌ی آشکار و نهان

که باشد ز هر بد نگهدارتان!      همه نیک‌نامی بود یارتان!

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۲۳۶)

در روایت شاهنامه دادگری از ویژگی اولیه‌ی شاهی است. «در میانه‌ی شاهنامه، ناخرسندی از حکومت بیگانگان کم‌وبیش پیداست...؛ اما تنها راهی که می‌توان به مدد آن اندکی از شدت و حدت این شیر خون‌خواره [حاکمان بیگانه] کاست، راه داد است و رفتار کردن بر آیین خدایی» (سرامی، ۱۳۷۸: ۸۹). پهلوانان و قهرمانان شاهنامه، مجری عدل و عدالت هستند. آنجا که پادشاهی بی‌عدالتی و ظلمی می‌بیند، از پهلوانان درخواست می‌کند

که ظلم و بی‌عدالتی را از ریشه درآورند. در *شاهنامه* موضوع ظلم‌ستیزی و عدالت‌جویی به اقتضای رویدادهای حماسی از زبان پادشاهان، وزیران و پهلوانان آرمانی با تعبیری زیبا و آموزنده بیان می‌شود. *شاهنامه* به شاهان یادآوری می‌کند که روی به ستم نیاورند؛ زیرا ستمگری موجب عزل خواهد شد و داد مایه‌ی افزونی اعتبار مقام شاهی است:

چنین گفت نوشین‌روانِ قباد	که چون شاه را دل بیچد ز داد
کند چرخ منشور او را سیاه	ستاره نخواند ورا نیز شاه
ستم نامه‌ی عزل شاهان بود	چو درد دل بی‌گناهان بود

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۱۳۷)

توصیف میدان‌های جنگ و قدرت‌نمایی‌های قهرمانان و پهلوانان نامداری چون رستم، سهراب، سیاوش، کیخسرو، فریدون و... و همه‌ی جنگ‌ها و مبارزه‌ی پهلوانان و قهرمانان نامدار ایرانی، همه و همه، نبرد میان خوبی و بدی و داد و بیداد است. بازتعریف «دادگری» در مفصل‌گفتمان شعوبی‌گرای فردوسی باعث می‌شود که دال‌های گفتمان رقیب را سست کند و از دیگر سو مخاطب را به تأمل در این معنی وادارد و در رویارویی با ستم بایستد. از دیدگاه لاکلا و موفه مفهوم مفصل‌بندی نقش مهمی در نظریه‌ی گفتمان دارد. «نشانه‌های متفاوت جدا از هم شاید بی‌مفهوم باشند، وقتی در کنار هم در قالب یک گفتمان گرد هم می‌آیند، هویت نوینی را کسب می‌کنند. لاکلا و موفه برای ربط دادن این نشانه‌ها به یکدیگر از مفهوم مفصل‌بندی سود می‌جویند (رک. سلطانی، ۱۳۸۴: ۷۳). در *شاهنامه‌ی* فردوسی نشانه‌ی انسان با ویژگی دادورزی، میهن‌دوستی، خردگرایی و اختیار در مفصل‌گفتمانی شعوبی‌گرای فردوسی هویت می‌یابد تا چنین هویتی بتواند در برابر هرگونه عنصر بیگانه رویارویی کند. در واقع روایت شعوبی‌گرای در *شاهنامه* تلاشی برای حاکمیت ایرانی است که غیرایرانیان آن را غصب کرده بودند؛ از این رو گفتمان شعوبی‌گرای در *شاهنامه* با مفصل‌بندی نشانه‌های خود پیرامون نشانه‌ی مرکزی (هسته) «احیای حاکمیت ایرانی» زمینه را برای مبارزه و ارائه‌ی تئوری (نظریه‌ی گفتمانی) فراهم می‌کند.

#### ۴. منازعه‌ی گفتمانی در روایت شعوبی‌گرای فردوسی

گفتمان شعوبی‌گرایی فردوسی در ستیز با اتحاد سیاسی سلطان محمود غزنوی و دستگاه فکری خلافت عباسی هویت می‌یابد. بخش دوم زندگی شاعر، دوره‌ی به‌پایان‌رسیدن سلسله‌های نیمه‌مستقل و ملی‌گرای ایرانی و آغاز حکومت غیرایرانی غزنوی است. غزنویان با تبعیت از مذهب خلیفه‌ی بغداد و برای خشنودی و کسب رضایت دستگاه خلافت، از اعمال هرگونه مالیات و تنگ کردن عرصه بر زندگی مردم ایران پرهیز نمی‌کردند و این باعث شده بود که ساختار فرهنگی و به‌ویژه هویت ایرانی مردم در معرض دگرگونی و نابودی باشد. در ابیات زیر از نامه‌ی یزدگرد به ماهوی سوری، این وضعیت را می‌شود به‌روشنی دریافت:

از این مارخوار اهرمن‌چهرگان	ز دانایی و شرم بی‌بهرگان
نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد	همی داد خواهند گیتی به باد
بسی گنج و گوهر پراکنده شد	بسی سر به خاک اندر آکنده شد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۴۴۳)

پراکنده گردد بدی در جهان	گزند آشکارا و خوبی نهان!
به هر کشوری در ستمگاره‌ای	پدید آید و زشت پتیاره‌ای

(همان)

فردوسی با اثرپذیری از گفتمان شعوبیه، اعمال جورآمیز حاکمیت غیرایرانی (غزنوی و خلافت بغداد) را بر ایرانیان افشا کرده است و هرگز حاضر به پذیرش سیادت آنان نیست. غزنویان به مردم ایران اتهام‌هایی مانند قرمطی، فاطمی، رافضی، شیعی و... می‌بستند و با این بهانه آن‌ها را کشتار و غارت می‌کردند. از سوی دیگر خلیفه‌ی بغداد که خود را هم امیر مسلمانان می‌دانست، فشارهای سنگین مالیاتی را بر مردم تحمیل می‌کرد. فردوسی دستاویز قرار دادن دین برای انجام اعمال غیرانسانی توسط این دو جناح را آشکار می‌کند. رستم فرخزاد در نامه‌ای به برادرش درباره‌ی هجوم اعراب و کشتار ایرانیان برای منافع مادی می‌گوید:

زیان کسان از پی سود خویش	بجویند و دین اندر آرند پیش
... بریزند خون از پی خواسته	شود روزگار بد آراسته

(همان: ۴۱۹-۴۲۰)

فردوسی با درک درست و دقیق از اوضاع فرهنگی روزگار خود، سعی در برجسته‌سازی جایگاه والای انسان و هویت انسان ایرانی خردورز و مبارز دارد. در شاهنامه هنگامی که هرمزدشاه در انجمن بزرگان، هجوم همه‌سویه‌ی دشمنان ایران را با انجمنیان در میان می‌گذارد و از آنان راه و چاه می‌خواهد، موبد به بیان ویژگی سلحشوری و مبارزه‌طلبی ایرانی در برابر خطر تهدید سایر ملل می‌پردازد:

چنین گفت موبد که بودش وزیر      که ای شاه دانا و دانش‌پذیر  
سپاه خزر گر بیاید به جنگ      نیابند جنگی زمانی درنگ  
ابا رومیان داستان‌ها ز نیم      ز بن پایه‌ی تازیان برکنیم  
(همان، ج ۷: ۴۹۰)

همچنین گفتمان شعوبی‌گرایی در شاهنامه با برجسته کردن داشته‌های فرهنگی، تقویت میهن‌دوستی و... در پی یادآوری داشته‌های فرهنگی است و می‌خواهد انسان ایرانی را در جهت خودباوری فرهنگی شکوفا کند:

گذر یافتندی به ارون‌درود      نماندی بر این بوم و بر تار و پود  
هم آتش بمردی به آتشکده      شدی تیره نوروز و جشن سده  
(همان، ج ۸: ۴۴۳)

از آنجاکه رفتار سیاسی و اجتماعی دستگاه خلافت با ملل دیگر مبتنی بر تبعیض بود و با معیارهای اسلامی مغایرت داشت، تضييع حقوق اجتماعی و موالی خواندن ایرانیان، باعث تنزل جایگاه انسان می‌شد؛ بنابراین شعوبیه می‌گفتند: «دین اسلام هیچ ملتی را بر ملتی دیگر فضیلت ننهاده و فضیلت و کرامت را در تقوی و پرهیزکاری می‌داند... عقاب و ثواب بر اساس نژاد نیست؛ ممکن است بنده‌ی زرخریده‌ی حقیر نزد خدا ارجمندترین درجات بهشت را احراز کند و خواجه‌ی همان بنده با داشتن مال و جاه و نسب و خانواده، در پست‌ترین جایگاه جهنم قرار گیرد» (ممتحن، ۱۳۸۵: ۲۰۳). واکنش فردوسی بازنمای «انسان» در معنای ارزشمندترین وجود در عالم هستی است و سعی می‌کند مقام و منزلت و شخصیت انسان پایمال‌شده‌ی دوره‌ی سروری غیرایرانیان را زنده کند. او انسان را کلید بندها، پذیرنده‌ی هوش و رای تعریف می‌کند و او را نتیجه و معنای دو جهان می‌شناسد:

پذیرنده‌ی هوش و رای و خرد      مر او را دَد و دام فرمان برد  
 ز راه خرد بنگری اندکی      که معنی مردم چه باشد یکی  
 تو را از دو گیتی برآورده‌اند      به چندین میانجی پیورده‌اند  
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۷)

در این دوره علاوه بر فشارهای مذهبی، اجتماعی و سیاسی، سخت‌گیری‌های اقتصادی نیز اعمال می‌شد؛ برای نمونه محمود غزنوی با بهانه‌ی گسترش دین، در ظاهر به نیت جنگ و جهاد با کفار، ولی در باطن با هدف غارتگری، بارها به هند حمله کرد. «هدف اصلی او غارت شهرها و معابد و بتخانه‌های ایشان بود و می‌خواست به نام دین، آلات و ادوات و اصنام سیمین و زرین هندوستان را برآورد...» (راوندی، ۱۳۴۷، ج ۲: ۲۴۶). نتیجه‌ی این جنگ‌ها نیز برای مردم چیزی جز مشکلات اقتصادی و اجتماعی نبود. «مالیات‌ها افزایش یافت؛ زیرا برای تدارک مقدمات تهاجم به هندوستان دائماً مالیات‌های فوق‌العاده مأخوذ می‌گردید؛ حتی تاریخ‌نگاران درباری، ناگزیر نوشته‌اند که هنگام اخذ مالیات، رعایا را مانند گوسفند پوست می‌کنند» (پیگولوسکایا، ۱۳۵۴: ۲۶۲). با اعمال افزایش انواع مالیات‌ها، وضعیت اقتصادی و زندگی مردم آن روزگار رو به ضعف می‌رود. فردوسی این ستم و تجاوز زمانه را از زبان زنی بیان می‌کند که بهرام‌شاه ناشناس میهمان وی شده است. زن در پاسخ سؤال بهرام‌شاه، زبان به گزارش می‌گشاید و شمه‌ای از جور و غارت اموال و تجاوز به نوامیس مردم را ازسوی مأموران حکومت برای شاه آشکار می‌کند:

زن برمنش گفت کای پاک‌رای      بدین ده فراوان کس است و سرای  
 همیشه گذار سواران بود      ز دیوان او کارداران بود  
 یکی نام دزدی نهد بر کسی      که فرجام از آن رنج یابد بسی  
 بکوشد ز بهر درم پنج شش      که ناخوش کند بر دلش روز خوش  
 زن پاک‌تن را به آلودگی      برد نام و یازد به بیهودگی  
 زیانی بود کان نیاید به گنج      ز شاه جهاندار این است رنج  
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۴۷۲)

گفتمان‌ها همواره اقدام به تولید «غیر»، «دیگر» یا «دشمن» برای خود می‌کنند؛ زیرا وجود «غیر» باعث شکل‌گیری هویت و معنا می‌شود و برای رسیدن به قدرت، گریزی از

آن نیست؛ از همین رو برای مطرح شدن گفتمان‌ها، «غیریت‌سازی» ضرورت دارد تا در شرایط برخورد گفتمانی، نظرها جلب شود و مردم به معانی جدید توجه کنند و زمینه‌ی پیدایش اجماع و هژمونی فراهم آید؛ بنابراین هر گفتمانی به گفتمان غیر یا دشمن نیازمند است تا با قطبی کردن جامعه، ابتکار عمل را در دست بگیرد. هر گفتمان فقط با داشتن دشمن یا غیر می‌تواند هویت خودش را برجسته و مشخص کند (رک. حسینی‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۷). بر این اساس فردوسی با برجسته‌سازی هویت و فرهنگ و نیز میهن‌دوستی و با حاشیه‌رانی بی‌اعتقادی دینی، سخت‌گیری‌های عقیدتی و اقتصادی به ضدیت با گفتمان حاکم می‌پردازد و سعی می‌کند این‌گونه گفتمان حاکم را تضعیف کند؛ از این رو گفتمان شعوبی‌گرای فردوسی در ستیز با غیرایرانیان است و این رویه به آنجا می‌انجامد که «با انتشار منظومه‌ی سترگ [شاهنامه] مورد تعقیب و ایدای سلطان محمود غزنوی [قرار گرفت]... از نظرگاه سیاسی، منظومه‌ی فردوسی روحیه‌ی استقلال‌طلبی و تمایلات گریز از مرکز بزرگان قدیمی دهقان، به‌ویژه رستم سرکش و عاصی را می‌ستود که سلطان از این موضوع سخت ناخشنود بوده است» (پیگولوسکایا، ۱۳۵۴: ۲۹۴-۲۹۵). در نتیجه‌ی ضدیت فردوسی با گفتمان غیرایرانیان به بی‌دینی و بددینی متهم می‌شود و به دلیل اختلاف نظری که با دستگاه حکومت غزنوی دارد، مورد تعقیب نیروهای محمود غزنوی قرار می‌گیرد و در نهایت در زادگاهش، شهر توس، با وضعیتی سخت درگذشت. تا آنجا نسبت به او کینه و نفرت داشتند که هنگام وفاتش «روحانیان از انجام مراسم مذهبی تدفین او خودداری کردند؛ زیرا فردوسی تنها یک شیعه‌ی «بد دین» نبود؛ بلکه مخالف فتوحات عرب بود و پهلوانان «کافر» پیش از اسلام ایران را [نیز] مدح می‌گفت» (همان: ۲۹۵).

##### ۵. نظریه یا اسطوره‌ی «شاه آرمانی»

از منظر گفتمانی، ساماندهی واقعیت و غلبه بر بحران‌ها، از راه نظریه‌پردازی و بازسازی تئوریک انجام می‌شود؛ در نتیجه جامعه برای پرکردن خلأها، همواره نیازمند نظریه‌پردازی و گفتمان‌سازی است؛ زیرا از این راه، سامان دادن به مشکلات، از میان بردن نواقص، بی‌قراری‌ها و در نهایت تحول و پیشرفت جوامع بشری امکان‌پذیر خواهد شد (رک. حسینی‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۴). بنابر آنچه تحلیل شد، گفتمان شعوبی در روایت فردوسی

به‌مثابه‌ی نظریه‌ای برای رهایی از حاکمیت غیرایرانی صورت‌بندی می‌شود. در این گفتمان زمامدار با ویژگی‌های فرمانروای ایران‌شهر بازتعریف می‌شود که از عوامل تداوم حیات سیاسی و فرهنگی ایران‌زمین به شمار می‌رود و پاسبان هویت و فرهنگ ایرانی است؛ البته این اندیشه در گفتمان سیاسی ایران قبل از اسلام وجود دارد و فردوسی آن را در روزگار خود بازتولید می‌کند. پادشاه عامل تعیین‌کننده است و دگرگونی‌های جهان تابعی از سرشت شاهی. پادشاه در این گفتمان شخصیتی والا دارد و جامع ویژگی‌هاست و «آفریدگار آدمی را چنان آفرید که ویژگی‌های همه‌ی آفریدگان دیگر را در او یکجا گرد آورده است و آدمی، شکل گیتوی (مادی) اورمزد است. نیرو و ویژگی همه‌ی آدمیان در یک شاه نیک، گردآمده‌است» (ثاقب‌فر، ۱۳۷۷: ۲۷۹) و بر همین مبنا در باور فردوسی، حاکم باید نگاهبان ایران‌شهر و حیات مردم آن و ضامن سلامت، امنیت، اقتصاد، فرهنگ و... جامعه باشد.

«فرّه ایزدی»، «عدل»، «خرد» و «نژادگی» از لوازم و معیارهای اصلی حاکم مطلوب در این گفتمان است. فردوسی با آگاهی از عوامل انحراف حاکمان سیاسی و نقش سوءاستفاده از قدرت نامحدود در این زمینه، داشتن «فرّه ایزدی» را ضروری و لازمه‌ی مشروعیت حاکم می‌داند. «ازاین‌رو با تکیه بر اسطوره و با استمداد از خرد اخلاقی، تدابیری در سازمان آرمانی شهریاری‌اش اندیشید تا مگر از فساد قدرت و گرایش آن به خودکامگی بکاهد» (پرهام، ۱۳۷۳: ۷۱).

به همین منظور، شاهان شاهنامه علاوه بر ایرانی‌نژاد بودن، باید نسبتشان نیز به شاهان برسد و تأکید بر نژاد در پادشاهی آن اندازه است که فردی با داشتن همه‌ی شایستگی‌ها، اما بدون داشتن نسبت شاهی نمی‌تواند به این مقام برسد؛ برای نمونه پس از کشته شدن نوذر در حمله‌ی افراسیاب به ایران و پیش‌روی وی تا ری، برخی توس را به‌عنوان شاه پیشنهاد می‌کنند؛ اما زال این پیشنهاد را نمی‌پذیرد و او را به‌دلیل نداشتن نسب شاهی، زینده‌ی تخت شاهی ایران نمی‌داند:

بباید یکی شاه خسرو نژاد      که دارد گذشته سخن‌ها به یاد  
... نزید بر ایشان همی تاج و تخت      بباید یکی شاه پیروز بخت

پس از آن زال زوطهماسب را که دارنده‌ی فرّ ایزدی است و نژاد از فریدون دارد، به‌عنوان شاه برمی‌گزیند تا با رهبری‌اش بر دشمن پیروز شوند:

که باشد بدو فرّ ایزدی      بتابد ز دیهیم او بخردی  
...ز تخم فریدون بجستند چند      یکی شاه، زیبای تخت بلند  
(همان: ۳۲۲)

و این گوهر و نژاد که مبنای فرّ ایزدی و تأیید الهی است، «چیزی جز ایمان داشتن به قدرت بی‌همتای ایزد یکتا و عمل کردن بر قانون مردمی یعنی انسانیت، راستی و داد در جهان نیست» (پرهام، ۱۳۷۳: ۵۴). همانی که می‌بینیم در طهمورث‌شاه پس از آنکه رفاه، دادگستری و الفت را میان شهروندان ایجاد کرد و از هرگونه بدی پالوده شد، واجد بهره‌مندی از آن شد:

چنان شاه پالوده گشت از بدی      که تابید از او فرّ ایزدی  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۶)

و همانی که اگر شهریار مغرور شود و به بهانه‌ی داشتن قدرت، خود را فراتر از دیگر شهروندان بداند، از او دور می‌شود و دیگر واجد شرایط فرمانروایی نخواهد بود. آن‌گونه که در داستان جمشید شاهد آن هستیم که چگونه وقتی دچار غرور شد و به مردمان سرزمینش فخرفروشی کرد و به خداوند ناسپاس شد، فرّ ایزدی از وی گریخت و به آن عاقبت شوم و خواری دچار شد:

سیه گشت رخشنده روز سپید      گسستند پیوند با جمشید  
بر او تیره شد فرّ ایزدی      به کژی گرایید و نابخردی  
(همان: ۵۱)

از آنجاکه اسطوره‌ها محصول بی‌قراری‌های گفتمان‌های حاکم بر نظام اجتماعی هستند، به‌دنبال رهایی از این بی‌قراری و خلق یک عینیت اجتماعی جدیدند. از منظر گفتمانی ساماندهی واقعیت و غلبه بر بحران‌ها، از راه نظریه‌پردازی و بازسازی تئوریک انجام می‌شود؛ در نتیجه جامعه برای پیشرفت، پر کردن خلأها و ایجاد تحول، همواره نیازمند نظریه‌پردازی و گفتمان‌سازی است (Jorgensen & Phillips, 2002: 15).



نظریه یا اسطوره‌ی «شاه آرمانی» در گفتمان شعوبی‌گرای فردوسی فضایی آرمانی و مطلوب را از جامعه ارائه می‌دهد که در آن از مشکلات، کژی‌ها و ناراستی‌های موجود اثری نیست و شاه «فرهمند»، پاسبان هویت و فرهنگ ایرانی است و موانع بسیاری در جهت جلوگیری از لغزش و خودکامگی او وجود دارند. گفتمان شعوبی در روایت شاهنامه برای تحقق برابری‌های اقتصادی، عدالت اجتماعی و جلوگیری از تضييع حقوق انسانی، می‌کوشد تا پیوندی بین «دادگری» با معنای فرمانروای مشروع ایجاد کند؛ بنابراین تصویری آرمانی در اذهان پدید می‌آید و این گفتمان فضای استعاری خود را تا چند قرن به موازات گفتمان مسلط بر جامعه ادامه می‌دهد تا برتری خود را تثبیت کند.

#### ۶. کارکرد سوژه‌ی سیاسی «جهان‌پهلوان»

مردم توسط گفتمان‌ها بازخواهی می‌شوند؛ یعنی در موقعیت‌های مختلف سخنگویی قرار می‌گیرند و مجبور هستند به‌گونه‌ای خاص کنشگری کنند. تعیین‌بخشی به سوژه به عهده‌ی گفتمان‌ها است. گفتمان با ایجاد زنجیره‌های هم‌ارزی که به‌واسطه‌ی آن‌ها، اشخاص خود را شناسایی می‌کنند، شیوه‌های رفتارکردن را برای آن‌ها فراهم می‌آورند. «سوژه‌ی هویت خود را از طریق بازنمایی در یک گفتمان و انتصاب به یک موقعیت گفتمانی می‌یابد. گفتمان‌ها با تشکیل «زنجیره‌های هم‌ارزی» (Chain of equivalence) که در آن‌ها نشانه‌ها مفصل‌بندی می‌شوند، در تقابل با زنجیره‌های دیگر قرار می‌گیرند (Jorgensen & Phillips, 2002: 43).

جهان‌پهلوان در گفتمان شعوبی فردوسی با قدرتی ویژه و مستقل به‌عنوان سوژه‌ی سیاسی در برابر نیروی بیگانه و سلطان خودکامه مبارزه می‌کند. این سوژه‌ی سیاسی، انسانی نستوه، مقاوم، آزاده و با روحیه‌ای تسلیم‌ناپذیر در برابر حضور بیگانگان است. زندگی سوژه‌ی سیاسی در شاهنامه همراه با آزادگی است و این ویژگی از مهم‌ترین خصایص اوست. در مقابل آن، واژه‌ی «اسارت» بیشترین بار منفی را در شاهنامه دارد و عملی زشت و ننگین است تا آنجا که «جهان‌پهلوانان» شاهنامه در مواجهه با یکی از دو راه مرگ و اسارت، مرگ را بر اسارت برتری داده‌اند؛ چون می‌دانند که مرگی که برای آزادی باشد، افتخار بزرگی است. همان‌گونه که رستم در پاسداشت حرمت آزادی، هرگز با پیشنهاد اسفندیار مبنی بر «دست به بنددادن» همراه نشد و تا پای جان بر این باور ایستادگی کرد:

که گوید برو دست رستم ببند؟      نبندد مرا دست چرخ بلند!  
که گر چرخ گوید مرا کاین نیوش!      به گرز گرانش بمالم دو گوش!  
(شاهنامه، ۱۳۸۶، ج ۴: ۳۵۴)

با این توضیح، جهان‌پهلوان فرد آزاده‌ای است که نوکر چشم‌بسته‌ی شاه خودکامه نیست و هر جا که شاه را مورد تأیید نداند یا رفتار و گفتار او را به دور از عقل و درستی ببیند، در اجرای دستور او تمام‌قد نخواهد بود و رفتاری مستقل از شاه در پیش خواهد گرفت؛ برای نمونه در لشکرکشی سهراب به ایران، آنجا که کاووس رستم را به جنگ با سهراب فرامی‌خواند، از آنجا که جهان‌پهلوان کاووس را شاه مطلوبی نمی‌داند و با رفتار او همراه نیست، با وجود اینکه ایران را در خطر می‌بیند؛ اما در اطاعت از فرمان شاه تعلل کرده و تا چند روز به میگساری سرگرم می‌شود. بعد از آن هم که به دربار می‌رود و مورد خشم شاه قرار می‌گیرد، بر شاه می‌آشوبد و راه خود را از سرزمین ایران به سمتی کج می‌کند، تا جایی که شاه از کرده پشیمان می‌شود و به دنبالش می‌فرستد تا از وی بخواهند از تصمیمش بازگردد:

تهمتن چنین پاسخ آورد باز      که هستم ز کاووس کی بی‌نیاز  
مرا تخت زین باشد و تاج ترگ      قبا جوشن و دل نهاده به مرگ  
چه کاووس پیشم چه یک مشت خاک      چرا دارم از خشم کاووس باک  
(همان، ج ۲: ۱۵۰)

و اینجاست که رستم به خاطر میهن و دفع خطری که آن را تهدید می‌کند، از نیت بازمی‌گردد و هنگامی که بزرگان و پهلوانان جهان‌پهلوان را به دربار می‌برند، شاه با همه‌ی دشواری، از رفتارشان در گذشته پوزش می‌خواهد:

چو در شد ز در شاه بر پای خاست      بسی پوزش اندر گذشته بخواست  
که تندی مرا گوهر است و سرشت      چنان رُست باید که یزدان بکشت  
(همان: ۱۵۱)

«هنگامی که بر اثر بی‌قراری‌های اجتماعی، موقعیت گفتمان مسلط متزلزل گردد، سوژه، آزادی عمل می‌یابد تا به‌عنوان یک کارگزار یا «عامل سیاسی» دست به فعالیت بزند، گفتمان چیره را به چالش بطلبد و نظم موردنظر خویش را بر جامعه مسلط سازد»

(Laclau, 1990: 69) و این‌گونه جایگاه و الگوی عمل سوژه‌ی شعوبی، جهان پهلوان، در روایت فردوسی هویت می‌یابد که متعهد به پاسبانی از سرزمین است و هیچ‌گاه در دفاع از میهن سستی نمی‌کند و با ردّ سلطه‌ی بیگانه، در دفاع از حاکمیت ایرانی می‌کوشد.

### ۷. نتیجه‌گیری

در روایت شعوبی‌گرایی فردوسی، شبکه‌های معنایی پیرامون هسته‌ی «تلاش برای احیای حاکمیت ایرانی» به‌جای سروری غیرایرانی صورت‌بندی می‌شود. مفصل‌بندی در برابر بحران معنایی گفتمان حاکمی شکل می‌گیرد که سلسله‌های نیمه‌مستقل ایرانی تبار را پایان داد و از سوی دیگر با خلافت بغداد متحد شد. در این میان با نابرابری، اختناق فکری و جبرگرایی حقوق مادی و معنوی انسان پایمال‌شده روبه‌رو هستیم. دال و مدلول‌های روایت شعوبی در شاهنامه این‌گونه در پیرامون هسته معنا می‌یابند: توانایی اراده در ردّ پذیرش غیرایرانی با لحظه‌ی اختیارگرایی معنا می‌شود. خردگرایی، انسان را به تأمل و فهم وجود نابسامانی یاری می‌رساند. دادگرایی در برابر حقوق ازدست‌رفته‌ی انسان و دال میهن‌دوستی در مواجهه با به‌خطرافتادن هویت سرزمینی صورت‌بندی می‌شود.

غیرهای گفتمان شعوبی در شاهنامه، سلطه‌ی سیاسی غزنویان و سلطه‌ی عقیدتی خلافت بغداد است. فردوسی با برجسته کردن داشته‌های فرهنگی و مقام انسان و با حاشیه‌رانی بی‌عدالتی‌ها و سخت‌گیری‌های دینی و بازنمایی بی‌اعتقادی به تعالیم اصیل اسلامی با غیرهای حاکمیت غیرایرانی ضدیت دارد. نتیجه‌ی این خصومت و ضدیت آن است که فردوسی مورد غضب سلاطین غزنوی واقع می‌شود. او برای تحقق «رهایی» از سلطه‌ی عقیدتی و سیاسی غزنوی نظریه‌ی ایرانی «آرمان‌شاه» را ارائه می‌کند. در گفتمان شعوبی فردوسی، نشانه‌ی «حاکم فره‌مند» به‌جای حاکم غیرایرانی می‌نشیند که می‌تواند پاسبان فرهنگ ایرانی باشد و مجری دادگری و دیگر نشانه‌های گفتمانی شود. عاملیت سیاسی مبارزه با بیگانگان و حاکمیت غیر، با سوژه‌ی آزاده‌ی «جهان‌پهلوان» محقق می‌شود. سوژه‌ی سیاسی برای تحقق این آرمان و آرزوی گفتمانی با دشمنان و بیگانگان مبارزه می‌کند و هیچ‌گاه اسارت و خفت را در برابر غیرهای گفتمان نمی‌پذیرد.

### منابع

- قرآن کریم. (۱۳۷۹). ترجمه‌ی محمدمهدی فولادوند، تهران: اسوه.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۵۵). سرو سایه‌فکن (درباره‌ی فردوسی و شاهنامه). بی‌جا: انجمن خوشنویسان ایران.
- بذرافکن، حمیرا؛ روحانی، علی. (۱۳۸۹). «بازنمایی اجتماعی در شاهنامه‌ی فردوسی (بررسی سیر شکل‌گیری و دگرگونی جامعه‌ی ایرانی در شاهنامه‌ی فردوسی)». مطالعات ملی، سال ۱۱، زمستان، شماره‌ی ۴ (پیاپی ۴۴)، صص ۴۹-۷۲.
- پرهام، باقر. (۱۳۷۳). با نگاه فردوسی. تهران: مرکز.
- پورجوادی، نصراله. (۱۳۶۷). نگاهی دیگر به فردوسی. تهران: روزبهان.
- پیگولوسکیا، ن و دیگران. (۱۳۵۴). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده‌ی هیجدهم. ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: پیام.
- تنهایی، حسین ابوالحسن. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی تاریخی نظریه‌های متفکرین مسلمان. تهران: بهمن برنا.
- ثاقب‌فر، مرتضی. (۱۳۷۷). شاهنامه‌ی فردوسی و فلسفه‌ی تاریخ ایران. تهران: قطره.
- حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی. (۱۳۸۴). اسلام سیاسی در ایران. قم: دانشگاه مفید.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۴۷). تاریخ اجتماعی ایران (حکومت‌ها و سلسله‌های ایران از حمله‌ی اعراب تا استقرار مشروطیت). ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- حقیقت، سیدصادق. (۱۳۸۷). روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: دانشگاه مفید.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: مرکز.
- رستگار، نصرت‌الله. (۱۳۹۲). «ردپای هویت ایرانی در شاهنامه‌ی فردوسی». آینه‌ی میراث، پاییز و زمستان، شماره‌ی ۲ (پیاپی ۵۳)، صص ۹۹-۱۲۶.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۰). تاریخ ایران (از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان). گردآورنده ر. ن. فرای، ترجمه‌ی حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیرکبیر.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۸). از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه). تهران: علمی و فرهنگی.
- سلطانی، سیدعلی‌اصغر. (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان و زبان (سازوکارهای جریان قدرت در

- جمهوری اسلامی). تهران: نشر نی.
- صدرایی، رقیه؛ صادقی، معصومه. (۱۳۹۷). «تحلیل گفتمان ناسیونالیستی در مجموعه اشعار احمد شاملو (بر مبنای نظریه‌ی تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه)». *متن پژوهی ادبی*، دوره‌ی ۲۲، شماره‌ی ۷۵، خرداد، صص ۱۷۵-۲۰۶.
- عطایی، فرهاد؛ بهستانی، مجید. (۱۳۸۹). «هویت و غیریت در زمان شکل‌گیری کشور ایران از منظر شاهنامه: دیدگاه انسان‌باورانه‌ی ایرانی در سیاست خارجی». *روابط خارجی*، سال ۲، زمستان، شماره‌ی ۴، صص ۷۹-۱۰۹.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۸۴). «نقد و بررسی اندیشه‌ی خردگرایی و آزاداندیشی در شعر متنبی شاعر عرب و ناصر خسرو قبادیانی». *شناخت، پژوهشنامه‌ی علوم انسانی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*، شماره‌ی ۴۵-۴۶، بهار و تابستان، صص ۱۷۵-۱۸۸.
- گیلانی، نجم‌الدین؛ موسوی، مهسا. (۱۴۰۰). «تحلیل و تطبیق فرهنگ سیاسی ایرانیان در شاهنامه‌ی فردوسی و نامه‌ی طاهر به عبدالله». *مطالعات ایرانی*، سال ۲۰، بهار و تابستان، شماره‌ی ۳۹، صص ۲۴۹-۲۸۱.
- لاکلانو، ارنستو؛ شنتال موفه. (۱۳۹۲). *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی (به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال)*. ترجمه‌ی محمد رضایی، تهران: ثالث.
- مک‌دانل، دایان. (۱۳۸۰). *مقدمه‌ای بر نظریه‌ی گفتمان*. ترجمه‌ی حسین علی نوذری، تهران: فرهنگ گفتمان.
- مجلسی، محمدتقی. (۱۳۶۲). *بحار الانوار*. ج ۲۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ممتحن، حسین‌علی. (۱۳۸۵). *نهضت شعوبیه*. تهران: علمی و فرهنگی.
- منشادی، مرتضی. (۱۳۸۹). «پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان». *مطالعات ملی*، دوره‌ی ۱۱، شماره‌ی ۱ (۴۱)، صص ۳۷-۵۶.
- هادیان، مرتضی و همکاران. (۱۳۹۷). «گفتمان «شعوبی» در آراء ناصر خسرو قبادیانی (بر اساس الگوی تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه)». *پژوهشنامه‌ی ادبیات تعلیمی*، سال

۱۰، شماره‌ی ۴۰، زمستان ۱۳۹۷، صص ۱۹۲-۲۲۲.

Ansari, Ali, M. (2003). *Modern Iran Since 1921: The Pahlavi's and after*. London: Longman.

Hawarth, D. Noarval, A. Stavrakakis, G. (2000). *Discourse Theory and Political Analysis* (Manchester University Press).

Laclau, E & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso.

\_\_\_\_\_ (1990). *New Reflections on the Revolution of our Time*. (London: Verso).

Jorgensen, M. & Phillips, L. (2002). *Discourse Analysis as Theory and Method*. London: Sage Publication.